**درس خارج اصول استاد حاج سید محمد جواد شبیری**

**بحث: استصحاب**

**14020220**

**متن خام**

اعوذ بالله من الشیطان الرجیم

بسم الله الرحمن الرحیم

و به نستعین انه خیر ناصر و معین

الحمد لله رب العالمین و صلی الله علی سیدنا و نبینا محمد و آله الطاهرین و لعن علی اعدائهم اجمعین من الان الی قیام یوم الدین.

مرحوم آقای ایروانی می‌فرمایند که ما دلیل نداریم که اماره همه جا مقدم بر اصل عملی باشد، بلکه بستگی به لسان ادله دارد. هر یک از اماره و اصل عملی که در موضوعش انتفاء الشک و جعل الیقین اخذ شده باشد او مقدم بر دیگری است، بنابراین ممکن است در یک جایی اصل عملی در موضوعش جعل علم اخذ شده باشد، بر اماره مقدم باشد، ان قلت، مگر در اصل عملی می‌شود جعل علم اخذ شده باشد و اماره نباشد؟ پاسخ مطلب این است که اماریت قوامش به جعل علم نیست. قوامش این است که کاشفیت مناط جعل حجیت برای یک شیء اگر باشد آن اماره می‌شود. به لسان دلیل مربوط نیست، بنابراین ممکن است یک اماره‌ای در لسانش جعل حجیت نباشد، جعل علمیت و لساناً نفی شک نباشد، از آن طرف در اصل عملی ممکن است جعل علمیت و نفی شک وجود داشته باشد. این محصّل فرمایش آقای ایروانی است.

این فرمایش آقای ایروانی مبتنی بر این هست که ما اوّلاً تقدیم اماره و اصل عملی به ورود را نپذیریم، با تقریبی که ما ذکر کردیم یا با سایر تقریبات، اگر ما گفتیم اماره وارد هست، خب طبیعتاً این بیان نمی‌آید. البته ایشان هم نمی‌پذیرد نه این که توجه به این نکته ندارد. ولی خب ما که تقدیم اماره بحث عملی را به ورود پذیرفتیم این بیان ناتمام است.

از طرف دیگر مبتنی بر این هست که نفی جعل علمیت کافی باشد برای، یعنی مبنای تقدیم اماره، تقدیم آن چیزی که در موضوعش جعل علم اخذ شده بر دلیل دیگر بالحکومة را ما بپذیریم که ما آن را هم مناقشه کردیم، گفتیم مجرد جعل علمیت تنها در صورتی منشأ تقدیم می‌شود که کشف بشود که ناظر به این هست که همۀ آثار علم را می‌خواهد بار کند، چه آثار طریقی علم، چه آثار موضوعی علم، و در اصول عملیۀ علم موضوعیت دارد و ما همچنین دلیلی نوعاً نداریم که بتوانیم به این معنای گستردگی، حکومت ما اُخذ فی موضوعه، یعنی ما کان بصدد جعل العلم و نفی الشک تعبداً این را عرض کردیم مجرد نفی تعبدی شک و جعل تعبدی علم اقتضاء نمی‌کند همۀ آثار علم بار بشود و همۀ آثار شک بار نشود، آن مقدار قدر مسلّمش این است که آثار طریقی علم بار می‌شود و آثار طریقی شک بار نمی‌شود، اما آثار موضوعی‌اش آن ادله همین شکل هست آن را ما مناقشه کردیم. بنابراین کلام ایشان در مبانی که ما داریم خیلی وجیه نیست.

یک نکتۀ کلی‌تر هم عرض بکنم، این که اماره بر اصل عملی مقدم هست آقایان این را مفروغ عنه دانستند، بعد در صدد تعلیلش در آمدند. این مفروغ عنه بودنش به خاطر یک درک وجدانی هست کأنّ عرفاً با این که اماره است اصل عملی را جاری نمی‌کنند و این درک وجدانی ناشی از آن تعلیل نیست. خیلی وقت‌ها این که ما آن درک‌های وجدانی را داشته باشیم و بعد سعی کنیم آن درک‌های وجدانی را یک سری مستدل کنیم شاید خیلی وقت‌ها بهتر از این باشد که از طریق آن صورت‌های ظاهری که می‌چینیم مطلب را تمام کنیم، حالا این یک نکتۀ مهم است که من اشارۀ اجمالی کنم ولی تفصیلش به جای دیگر، یک کسی حاج آقا یادم نیست از قول کی نقل می‌کردند، می‌فرمودند که آقایان خیلی‌هایشان از برهان به وجدان می‌روند، ولی آقای حاج شیخ از وجدان به برهان می‌رفت. اوّل سعی می‌کردم مطلب را وجدانی کند بعد آن مطلب وجدانی را با صورت‌های علمی و قواعدی آن را در یک قالبی بگنجاند. واقعش خیلی از این قوالب تا درک وجدانی کنارش نباشد، آن قالب‌ها، قالب نیست. خیلی وقت‌ها وقتی قالب‌های بیانی آدم می‌بیند که کافی نیستند اینها نوعاً کاشف از این است که آن قالب ایراد دارد، نه این که. می‌گویند یک بنده خدایی بوده الآن اسمش یادم رفته یک سردار نظامی معروف در اروپا هست، یک تختی داشته زن می‌گرفته روی این تخت اگر پایش کوتاه‌تر از این تخت بوده پایش را دستور می‌دادند اینقدر بکشند تا اندازۀ تخت بشود، بلندتر بوده می‌بریده، مهم آن تختش بوده که همۀ آدم‌ها باید خودشان را باید با آن تخت تنظیم می‌کردند اندازه می‌کردند. خیلی وقت‌ها آن قواعدی که ما داریم آن تخت‌هایی هست که ما آن ادراکات وجدانی خودمان را می‌خواهیم به زور به آنها بچاپانیم یا زائد بر ادراکات وجدانی خودمان را دور بریزیم به خاطر این که با آن بیانات روشن نیست.

البته این را هم بگویم خیلی وقت‌ها چون بیانات اینقدر جزء بدییهیات نیست. اصلاً صورت سازی یک سری وجدانیات است. گاهی اوقات بعضی‌ها یک سری وجدانیاتی داشتند، یک سری قواعدی ترتیب دادند، حالا می‌خواهیم آن قواعد را یک جوری، مثلاً بگوییم شک در محصِّل مجرای احتیاط است. حالا این، یک قاعده‌ای که الفاظی برای قاعده در ذهنمان ترتیب می‌دهیم بعد سعی می‌کنیم صغریٰ برای این الفاظ درست کنیم. در حالی که شک در محصِّل چرا مجرای احتیاط است آن نکتۀ وجدانی‌اش را باید مد نظر باشد، ممکن است در یک جاهایی مثلاً شک در محصِّل مجرای وجداناً براساس آن تفکرات قبح عقاب بلا بیان و امثال اینها مجرای احتیاط نباشد، اینها چیزهایی هست که گاهی اوقات. حاج آقا همین را در مورد تفاوت آقای داماد با بعضی از آقایان می‌گفتند. می‌گفتند خیلی از آقایان یک قاعده‌ای را که، می‌آیند مثلاً بحث می‌کنند فلان مبحث اصولی را، بعد از ماحصل مطلب یک قاعده به ذهنشام می‌رسد آن قاعده را با الفاظی بیان می‌کنند. بعداً در تطبیقات فقهی به اطلاق و تقیید آن قاعده تمسک می‌کنند و آن الفاظی که برای قاعده بیان کردند. آخود آقای داماد اینجور نبود، خیلی وقت‌ها بحث که می‌خواست بکند توجه اجمالی هم به مدرک آن قاعده می‌کرد، گاهی اوقات مشخص می‌شد که ما در آن قاعده‌سازی اشتباه کرده بودیم، آن قاعده را موقعی که می‌خواستیم قاعده بسازیم توجه به بعضی از فروض نداشتیم و آن قاعده نسبتش به آن چیزی که ادلۀ آن قاعده اقتضاء می‌کند عموم و خصوص من وجه بوده. البته عموم و خصوصی که اکثر موارد را در بر می‌گیرد، ولی یک مقداری آن ادله بیشتر دلالت داشتند گاهی اوقات که قاعده‌ای که ما بنا نهادیم آن را بیان نمی‌کند، گاهی اوقات کمتر است، این است که توجه به این که مدرک آن قاعده چی هست احیاناً خیلی مفید است.

من این کتاب الاصول فی الاصول مرحوم ایروانی را یک مقدار نگاه نمی‌کردم، بعضی بحث‌هایش را نگاه کردم دیدم خیلی غیر عرفی است، خیلی اصلاً بعضی جاها اصلاً وحشت کردم از این که چقدر، ایشان در بحث این که در حقیقت امر چی دخالت دارد، در کجا می‌گوییم امر صادق است خب بحث‌هایی هست که در امر بعضی‌ها می‌گویند علوّ معتبر است، بعضی‌ها می‌گویند استعلا معتبر است، حاج آقا که می‌گویند الزام معتبر است، اَمَرَ یعنی الزَم امثال اینها. دیدم ایشان می‌گوید اَمْر طلبی هست که از شخص واجب الاطاعة سر بزند. اگر از غیر شخص واجب الاطاعة طلب سر بزند امر به آن اطلاق نمی‌کنند، بچه به باباش بگویند نمی‌گویند امر کرد. مجرد این که بی‌خود کرده امر کرده باعث نمی‌شود که واژۀ امر را، خب وجداناً آدم می‌بیند امر به کار می‌برد دیگر، هیچگونه چیزی هم وجود ندارد. اتامرونی ان اطلب النصر بالجور، اتامرونی، حضرت امیر که به مردم می‌گوید اتامرونی ان اطلب النصر بالجور، مردم را واجب الاطاعۀ خودش می‌دانسته این جمله را به کار برده آن هم مردم اینجوری که ان اطلب النصر بالجور امثال اینها، پیداست که اینجوری نیست، خب اینها ما برای درک معنای امر خب یک درک وجدانی داریم که امر معنایش چی است دیگر، و این که، بعد ایشان این را، هیچ دلیلی هم، کأنّ تبادر در این دارد چی دارد نمی‌دانم اصلاً چطور شده کلمۀ اَمَرَ را می‌گوید امر باید طلب از شخص واجب الاطاعة باشد. شخص واجب الاطاعة باشد آن امر است. این که اصلاً بعضی چیزها پیداست که ادراکات وجدان نیست، اگر ادراک‌ها وجدانی باشد، درک‌ها وجدانی باشد اصلاً اینجور چیزها نباید سر بزند، خدا رحمتشان کند.

این بحث تمام. اینجا یک کلامی شهید صدر دارند، شهید صدر نمی‌پذیرند تقدیم اماره بر اصل را به حکومت و ورود، از باب تخصیص می‌دانند و وقتی از باب تخصیص بود یکی یکی هر اماره‌ای را بر هر اصلی جدا جدا شروع می‌کنند بحث کردن. حالا ما چون پذیرفتیم تقدیم اماره به ورود است دیگر وارد آن بحث‌هایش ایشان نمی‌شویم. یک ذیلی کلام ایشان دارد من آن ذیل را می‌خواهم وارد بشوم آن این است ایشان می‌گویند که آقایان می‌گویند اماره بر اصل عملی مقدم است ولو موافق باشد و با وجود امارۀ موافق هم اصل عملی جاری نمی‌شود. ایشان می‌گوید این مطلب درست نیست اماره فقط منشأ عدم جریان اصل عملی مخالف می‌شود. وقتی موافق بودند هم اماره جاری می‌شود هم اصل عملی جاری می‌شود. ایشان می‌گوید این کلام آقایان نه بناءً درست است نه مبناً. بناءً درست نیست چون ما آن حکومت و ورودی که آقایان قائل هستند و براساس آن حکومت و ورود اینجا مشی کردند و گفتند که امارۀ موافق هم حاکم هست بر اصل عملی، یا وارد هست ما قبول نداریم. ما اینها را معارض می‌دانیم از باب تخصیص است، یا جمع عرفی است، جمع عرفی فرع تنافی بین دو تا دلیل هست. دو تا دلیلی که تنافی ندارند که درشان تعارض بدوی وجود ندارد، جمع عرفی وجود ندارد این یک مرحله. ما اینجا بحثی نداریم، درست است، اگر کسی حکومت و ورود را قبول نکند قهراً بحث تعارض بدوی را و جمع عرفی و این بحث‌ها پایش را وسط بکشد در اصل امارۀ موافق و اصل عملی موافق تنافی بدوی نیست که اصلاً بخواهیم ما قواعد جمع عرفی و قرینیت و امثال اینها را بگوییم، پیش بکشیم. ولی ایشان ادامه می‌دهد، می‌گوید حتی بنابر حکومت و ورود هم ما فقط بر اصل مخالف ورود دارد و ایشان می‌گوید چرا؟ ایشان می‌گوید که آن چیزی که در موضوع اصل عملی اخذ شده عدم وجود علم به خلاف نبودن است، نفی علم به خلاف. بنابراین با آمدن امارۀ مخالف چون علم به خلاف هست این خلاصه حاکم است یا وارد است، حالا با تقریباتی که اینجا وجود دارد.

**شاگرد:** موضوع اصول عملیه را ایشان چی می‌داند؟

**استاد:** ایشان می‌گوید در موضوع اصول عملیه این است که شما شک داشته باشید و علم به خلاف هم نداشته باشید. اما این که علم به وفاق هم نداشته باشید در موضوع اصل عملیه اخذ نشده.

**شاگرد:** بدانیم پاک است باز هم اصالة الطهارة جاری می‌شود؟

**استاد:** نه در واقع در موضوعش آن اخذ نشده حالا امروز صحبت می‌کنیم. این مطلبی هست که ایشان دارند.

اینجا مرحوم آخوند هم در کفایه فی الجمله به این مطلب اشاره می‌کند بنابر بعضی از تقاریب. مرحوم آخوند در کفایه می‌گوید که ما تقریب به ورود می‌کنیم ولی تقریبی که شیخ انصاری برای حکومت دارد آن تقریب فقط تقدیم اماره مخالف را اثبات می‌کند. البته این را به عنوان تالی فاسد قول به حکومت ایشان ذکر می‌کند، کأنّ فکر نمی‌کنم کسی قائل به حکومت راضی باشد به این که بگوید حکومت فقط در مورد امارۀ مخالف است و تقدیم فقط در امارۀ مخالف است، امارۀ موافق مقدم نیست. بنابراین این را شاهد قرار می‌دهد برای این که تقریب حکومت درست نیست، تقریب ورود درست است. این در کفایه هست.

اینجا من حالا اوّل یک مقداری توضیحی در مورد عبارت کفایه بدهم. قبلاً هم گفتم ولی تکرارش هم بد نیست. مرحوم آقای خویی اشکال کردند به صاحب کفایه که نه ما تقریب حکومت را هم که بگوییم باز هم می‌گوییم امارۀ موافق هم حاکم هست و مقدم هست بر اصل عملی و با وجود امارۀ موافق هم اصل عملی جاری نمی‌شود. به نظر می‌رسد مرحوم آقای خویی روی روش خودشان بحث را دنبال کردند و نه روی روش مرحوم آقای آخوند. مرحوم آقای آخوند بحث را اینجا اینجوری دنبال کردند که ما در اماره آن چیزی که دلیل داریم این هست که جعل المؤدا منزلة الواقع هست و در حکومت شما جعل الیقین می‌خواهید، جعل مؤدا کافی نیست، چون تا جعل یقین نباشد نظارت یک دلیل به دلیل دیگر درست نمی‌شود و حکومت باید ناظر، حاکم ناظر باشد به دلیل محکوم بما و مدلول بما هو مدلول و این باید ناظر، نه ناظر به حکمی که دلیل محکوم او را متعرضش می‌شود، اگر بخواهیم بگوییم مجرد نظارت به حکمی که دلیل محکوم به آن نظارت دارد کفایت نمی‌کند برای حکومت. بعد می‌گوید اگر شما بگویید که وقتی یک حکمی، یعنی دلیل ناظر، دلیل حاکم به حکم نظارت داشت بالملازمة العرفیة یا بالملازمة العقلیة به دلیلش هم نظارت دارد، این در اینجا. می‌گوید اگر نظارت به مدلول به ذات مدلول را ملازم بگیرید و با نظارت به دلیل قهراً حکومت درست می‌شود این مطلب نقض می‌آید که این که از نظارت به مدلول، نظارت به دلیل را ما نتیجه بگیریم و ملازم ببینیم با نظارت به مدلول فقط در حکومت مخالف است، در امارۀ مخالف است، ولی در امارۀ موافق نیست. این را من در بحث جلد چهارم دروس فی علم الاصول مفصل توضیح دادم که مرحوم آقای روحانی این بحث را مطرح می‌کنند که اصلاً در حکومت آیا نظارت به حکمی که دلیل محکوم از آن حکم حکایت می‌کند کفایت می‌کند، یا باید نظارت به دلیل آن حکم وجود داشته باشد. ما آنجا این بحث را مطرح کردیم که، آقای روحانی می‌گوید خیلی وقت‌ها نظارت به حکم هم وجود دارد، صغرویاً مورد بحث قرار می‌دهد. ما آنجا عرض می‌کردیم که در جایی که حکومت مخالف باشد، یعنی اصل، حاکم و محکوم از جهت مضمون مخالف باشند نظارت به حکم دلیل محکوم لاجرم به نظارت به دلیل می‌انجامد. به دلیل این که ببینید، شارع مقدس گفته، حالا مثال معروف با بزنم، لا شک لکثیر الشک، که این را حاکم می‌دانند بر ادلۀ شکوک. اشکال قضیه این هست لا شک لکثیر الشک ناظر به چی است؟ ناظر به احکام شکوک است؟ یا ناظر به دلیل احکام شکوک است؟ لا شک لکثیر الشک نظارت به حکم شکوک که دارد، می‌گوید احکام شکوک در مورد کثیر الشک نمی‌آید، ولی ما می‌گوییم اگر گفت احکام شکوک در مورد کثیر الشک نمی‌آید این معنایش بالملازمه، یعنی دلیلی که دال بر احکام شکوک هست این دلیل، این دلالتش مطابق واقع نیست دیگر، اگر اطلاقی دارد این اطلاق مطابق واقع، به منزلۀ قرینه می‌شود دیگر. یعنی این قهراً این دلالت را مضیّق می‌کند. می‌گوید اگر ما گفتیم اذا شککت فابن علی الاکثر این در مورد غیر کثیر الشکوک است، کثیر الشک این دلیل او را نمی‌خواهد بیان کند، این بیان در دلیل مخالف است. ولی در دلیل موافق آن جایی که آن همچین چیزی را ما دلیل نداریم، نکته‌اش این است ببینید ما یک دلیل داریم می‌گوید که مثلاً احکامی برای صلاة بار کرده. یک روایت می‌گوید الطواف بالبیت صلاة، آیا دلیلی که می‌گوید الطواف بالبیت صلاة حتماً باید بگوید که روایتی که در مورد صلاة احکامی را بار کرده، ادله‌ای که در مورد صلاة احکامی را بار کرده مراد از کلمۀ صلاة اعم از صلاة طواف است؟ قطعاً اینجور نیست. حالا خصوص صلاة طواف که اصلاً جامع عرفی ندارند، آن هیچی. در جایی هم که جامع عرفی هم داشته باشند الزام نداریم که به این شکل باشد. در جایی که جامع عرفی نداشته باشند همچین دلیل روشنی نداریم که به این شکل باید وارد بشود. حالا این را در این، فردا کلاس راهنما، من یک مقداری این بحث را آنجا مبسوط‌تر، مفصل‌تر بحث کردم، بحث این که کجا لازمۀ نظارت به مدلول و ذات مدلول و حکمی که دلیل دوم آن حکم را متعرضش هست، کجاها نظارت به مدلول و حکم به نظارت به دلیل می‌انجامد و کجاها نمی‌انجامد. آن را باتفصیل بیشتری آنجا آوردم حالا ملاحظه بفرمایید در همان بحث حکومت و این که آیا حاکم نظارت به مدلول باید داشته باشد، یعنی ذات مدلول یا نظارت به دلیل کلام آقای روحانی اینها آنجا این بحث را مفصل آوردم، در کلاس راهنما بخوانیم خوب هست. ما حالا در کلاس راهنما هم این نکته را مناسب هست بخوانیم هم این بحث را که آیا دلیل چیزهای موافق مقدم هست یا، کلام آقای صدر را بر مبنای کلام آقای حائری. آقای حائری یک سری نکاتی دارد که من حالا این نکات را الآن نمی‌خواهم واردش بشوم ولی اصل بحث را می‌خواهم یک مقداری در موردش صحبت کنم.

ببینید آقای صدر اینجا می‌فرمایند که ما ادلۀ اصول مقید به این هست که علم به خلاف نداشته باشید، ولی در ادلۀ اصول علم به وفاق اخذ نشده. اینجا یک ان قلت بدوی ممکن است شما بکنید که مثلاً دلیلی که گفته لا تنقض الیقین بالشک می‌گوید اگر شما شک داشتید یقین سابق را در زمان شک بار کنید. دلیل اماره که می‌گوید شما شک ندارید لیس لاحد من موالینا التشکیک عنا ثقاتنا، که مثلاً ما پذیرفته باشیم که این دلالت بر علمیت می‌کند. می‌گوید در جایی که شک دارید شما آن یقین سابق را بار کنید. با آمدن اماره‌ای که به برکت دلیل حجیتش علم هست شما دیگر شک ندارید و این فرقی نیست که آن دلیل موافق باشد، مخالف باشد. این بیان مرحوم آقای خویی هم همین است. بیان مرحوم آقای خویی این هست که ما در ادلۀ حجیت اماره، اماره را علم قرار می‌دهد، شک را تعبداً نفی می‌کند، شک وقتی تعبداً نفی شد موضوع ادلۀ اصول که درش شک اخذ شده برطرف می‌شود. خب این یک شبهۀ بدوی هست که اینجا ممکن است به نظر برسد.

آقای صدر به این توجه دارد، نه این که توجه ندارد. ایشان حرفش این هست، حالا درست یا نادرست حالا صحبت می‌کنیم که این دلیل که می‌گوید شما شک دارید این یعنی یقین به خلاف ندارید، یعنی شک را ایشان به معنای عدم یقین به خلاف می‌گیرند کأنب حالا در دلیل استصحاب آن بل تنقضه بیقین آخر را یک نوع تفسیر شک اینجا هم می‌گیرد. کأنّ می‌خواهد بگوید که جایی که شک دارید که آیا، شک دارید یعنی چی؟ یعنی نمی‌دانید آیا آن یقین سابق شما از بین رفته یا نه. شک در زوال، نه شک در بقاء. ایشان شک را شک در زوال می‌گیرند. می‌گوید اینجا شک دارید یعنی نمی‌دانید زائل شده یا زائل نشده، بگویید زائل نشده. استظهار ایشان از اینجور ادله اینجوری هست که شکی که در این اخذ شده به این معناست که دلیل مثلاً اصالة الطهارة می‌گوید که کل شیءٍ طاهر حتی تعلم انه قذر. علم به قذارت را غایت قرار داده، حتی در جاهایی هم که بحث شک را در موضوع قرار می‌دهد خیلی‌هایش، یعنی غایت را که می‌خواهد تعیین کند، غایت را علم به خلاف قرار می‌دهد. حالا اینجوری من بیان بکنم، اگر قرار باشد مراد از شک اعم از شک به خلاف و شک به وفاق باشد غایت باید اعم از علم به وفاق و علم به خلاف باشد، در حالی که ظاهر ادله این هست که غایت علم به خلاف است. و به تعبیر دیگر حالا من اینجوری در مورد استصحاب عرض بکنم، شما با شک می‌خواهید آن یقین سابق را نقض کنید. شک به چه اعتباری آن یقین سابق را نقض می‌کند؟ به اعتبار مخالف بودنش. چون احتمال مخالف وجود دارد می‌خواهد آن یقین را نقض کند.

**شاگرد:** نفس دلیل است دیگر آن ثبوتا

**استاد:** نه حالا آنها را صحبت می‌کنم آنها نکاتی هست که در موردش صحبت می‌کنیم. می‌خواهم تقریب کلام مرحوم آقای صدر روشن بشود، چون یک مقداری در نگاه بدوی ممکن است شخص استدلال آقای صدر خیلی استدلال واضح البطلانی در نظر گرفته بشود. نه اینجور نیست که این استدلال

**شاگرد:** در بدو امر اینجوری نیست

**استاد:** نه، آخرش هم واضح البطلان نیست، ممکن است باطل باشد ولی واضح البطلان نیست علی ای تقدیر. اینجور نیست که هیچ وجهی نداشته باشد، به شما گفتم مرحوم آقای. حاج آقا نقل می‌کردند که در درس آقای حجت، آقای حجت یک موقعی کلامی را از مرحوم آقای بروجردی ظاهراً نقل می‌کند و می‌گوید این وجهی ندارد. آقای حاج آقا مهدی حائری که در درس آقای بروجردی هم شرکت کرده بوده و درس خودشان تقریراتش را هم نوشته، خلاصه آقای حجت هم در درس به کسی اجازه نمی‌داده که اشکال کند. آقای حاج آقا مهدی حائری خلاصه به زور خودش را تحمیل کند که آقای حجت حرفش را گوش کنند. بالأخره شروع می‌کند تقریب کلام آقای بروجردی را ذکر کردن. آقای حجت گوش می‌کند می‌گوید له وجهٌ. حاج آقا مهدی می‌گویند آقا نه له وجهٌ، له وجهٌ وجیه، له وجهٌ وجیه، شما حالا اینقدر زحمت کشیدیم تازه له وجهٌ را چیز کردید، امثال اینها. حالا من می‌خواهم این مرحله‌ای که الآن ما می‌خواهیم صحبت کنیم می‌گویم کلام آقای صدر کلامی هست له وجهٌ اما حالا این که وجیه هست یا وجیه نیست آن مرحلۀ بعدش است، باید بحث کنیم که چقدر اینها وجیه هست یا وجیه نیست.

**شاگرد:** استاد این که غایتش علم به خلاف درست است اما متعرض جعل در علم به پاکی وفاق هم شده یا نه؟ مثلاً بگوییم جایی که علم به بقا داریم ولی باز هم این اصل عمل جعل می‌کنم، این هم باید ثابت بشود دیگر

**استاد:** حالا این را اجازه بدهید بعداً صحبت کنیم. حالا این بحث را ملاحظه بفرمایید من ان شاء الله شنبه در موردش صحبت خواهم کرد.

و صلی الله علی سیدنا و نبینا محمد و آل محمد

پایان